



## Democracy in International Law Regarding Form and Nature

**Amineh Moaiedian \***

PhD in Public International Law, Qom  
University, Qom, Iran.

**Abdol Karim Shahheidar**

Faculty Member, Payame Noor University of  
Tehran, Tehran, Iran.

### Abstract

Democracy is a way of governing based on collective decision-making resulting from the will and authority of people which emerges from two principles of "Public Oversight" and "Equality of Participation in Political Affairs". It should be noted that these two principles are closely related to human rights, and as human rights expand and improve, so does their scope. It is worth noting that today at the beginning of 21<sup>st</sup> century AD, though democracy is the common political system, despite all the progress it has made, it is not a universal system and authoritarian or quasi-democratic regimes are found in various countries, which in many cases, through human rights violation even some times systematically affect internal peace and security and in extreme cases, they affect international peace and security. But considering that the concept of peace and security is implicit in democracy definition, and democracy is a concept in its own right which includes a system of human rights advocated by the international community, and on the other hand, the main goal of international community and its pillars is to achieve lasting peace, the study and evaluation of the approach of international law toward this methods of governing is very important, in fact, the question can be asked: democracy as one of the norms and binding principles for the government or not? The present study, using descriptive-analytical method, and by examining the performance and approach of international institutions and bodies, including "General Assembly" and ... They are having Investigated this issue. It is assumed that, however, there isn't still a formal rule in international law to require the countries to have democratic governments, and democracy has increasingly imported into the area of soft and inconsistent international law. In other words, today international law is not indifferent to the issue of democracy.

**Keywords:** self determination, human right, international law, democracy

Received: 14/September/2021

Accepted: 06/December/2021

eISSN: 2783-4204

ISSN: 2783-3631

## دموکراسی در حقوق بین‌الملل از منظر شکلی و ماهوی

امینه مؤیدیان \*

دانش‌آموخته دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه قم، قم، ایران.

عبدالکریم شاحیدر

عضو هیئت‌علمی دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران.

### چکیده

دموکراسی یک روش حکمرانی مبتنی بر تصمیم‌گیری جمعی منبعث از خواست مردم است که به‌وسیله دو اصل «نظارت همگانی» و «برابری مشارکت در امور سیاسی» به منصفه ظهور می‌رسد. گفتنی است دو اصل مذکور، ربط وثیقی با حق‌های انسانی دارند و به موازات گسترش و ارتقاء حقوق بشر، گستره آن‌ها نیز تغییر می‌کند. امروزه، اگرچه دموکراسی رایج‌ترین نظام سیاسی بوده لیکن هنوز نظامی عالم‌گیر نیست. همچنان رژیم‌های اقتدارطلب و یا شبه دموکراتیک در کشورهای گوناگون یافت می‌شوند که در مواردی با نقض حقوق بشر و حتی گاهی به‌صورت سیستماتیک صلح و امنیت داخلی و در موارد بسیار شدید صلح و امنیت بین‌المللی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. با این حال، با توجه به اینکه مفهوم صلح و امنیت در تعریف دموکراسی مستتر است چراکه دموکراسی مفهومی است که در ذات خود نظامی از حقوق بشر مورد حمایت جامعه بین‌المللی را در بردارد و از طرف دیگر، هدف اصلی جامعه بین‌المللی دستیابی به صلح پایدار است، ارزیابی رویکرد حقوق بین‌الملل نسبت به این روش حکمرانی بسیار حائز اهمیت است. درواقع، می‌توان این پرسش را مطرح نمود که آیا نظام حقوقی بین‌المللی، دموکراسی را به‌عنوان یکی از هنجارها و اصول الزام‌آور برای دولت‌ها مورد شناسایی قرار داده است یا خیر؟ پژوهش حاضر با به‌کارگیری روش تطبیقی-تحلیلی و با بررسی عملکرد نهادهای بین‌المللی جهانی از جمله مجمع عمومی، شورای امنیت و اسناد و نهادهای منطقه‌ای و تبیین مفهوم دموکراسی بر اساس مطالعات جامعه‌شناختی به بررسی این موضوع پرداخته است. فرض بر این است که اگرچه هنوز قاعده عامی جهت التزام دولت‌ها به داشتن حکومت دموکراتیک در حقوق بین‌الملل موضوعه وجود ندارد ولی دموکراسی به مقوله حقوق نرم بین‌المللی از جمله نطق‌های سیاسی، اعلامیه‌ها و غیره به‌طور فزاینده‌ای ورود داشته است. به دیگر سخن باید گفت که امروزه حقوق بین‌الملل نسبت به مقوله دموکراسی بی‌توجه نیست.

کلیدواژه‌ها: حق تعیین سرنوشت، حقوق بشر، حقوق بین‌الملل، دموکراسی

\* نویسنده مسئول: moaiedian@yahoo.com

این مقاله مستخرج از پایان‌نامه نگارنده بوده که در دانشکده حقوق دانشگاه قم دفاع شده است.

## مقدمه

از نیمه دوم قرن بیستم، دموکراسی به یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم فلسفه سیاسی تبدیل شد. دموکراسی در مرکز شبکه‌ای از مفاهیم آشنا اما پیچیده و دیریاب قرار دارد. به عبارت دیگر، درک دموکراسی به منزله یک مفهوم، در گرو درک مفاهیمی چون آزادی، برابری و عدالت است. این حقایق را در مورد مفهوم دموکراسی بدیهی می‌دانیم که حکومت‌ها را مردم بنا نهاده‌اند و قدرت عادلانه از رضایت مردم سرچشمه می‌گیرد، مردم به حکومت جواز حکمرانی می‌دهند و حق نهایی نظارت بر اینکه حکومت چگونه اقتدار تفویض شده را به کار گیرد، برای خود محفوظ نگه می‌دارند و آن را به شیوه‌های مختلف اعمال می‌کنند (بیتهام و بویل، ۱۳۹۵: ۱۳). پایان برخوردهای ایدئولوژیک و شروع موج جدید آزادی‌خواهی در دهه ۹۰ میلادی و به دنبال آن، ارتقاء حقوق بشر و شناسایی نسل‌های جدید حقوق انسانی در جامعه جهانی، دموکراسی را در فهرست ابعاد جدیدی از حقوق بشر قرار داد و محیط ملی و بین‌المللی مساعدی را برای دنبال کردن آرمان‌ها و اهداف آزادی‌خواهانه فراهم نمود.

در کنفرانس جهانی حقوق بشر وین سال ۱۹۹۳، دموکراسی به عنوان عنصر تفکیک‌ناپذیر از حقوق بشر پذیرفته شد.<sup>۱</sup> اعلامیه و برنامه عمل وین به طور مشخص مقرر نمود که دموکراسی، توسعه و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی از مفاهیم به هم پیوسته بوده و متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند (Simonides, 1998: 6).

به رغم چنین تحولات سیاسی و به تبع آن، تحولات حقوقی بین‌المللی پس از دهه ۹۰ میلادی، دکترین حقوقی اثبات‌گرا همچنان با دیده تردید به دموکراسی به عنوان حقی بین‌المللی می‌نگرد و وجود آن را در میان هنجارهای بین‌المللی انکار نموده و استدلال می‌نماید که وجود حقوق مبهم مشارکتی و جمعی سیاسی مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشری، قابلیت تفسیر در قالب «حق بر دموکراسی» را ندارد (Roth, 2000: 323). از منظر این دکترین، گویا تنها هدف حقوق بین‌الملل، جلوگیری از بروز جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای است و آنچه در درون کشورها می‌گذرد موضوعی داخلی و بی‌ارتباط با حقوق بین‌الملل و اهداف اساسی آن است (توکلی، ۱۳۹۰: ۲).

اما از منظر نگارندگان امروزی، ادبیات حقوق بین‌الملل اعم از مبانی نظری، اسناد الزام‌آور و غیر آن به ویژه اسناد حقوق بشری، نهادها و ساختارهای بین‌المللی، اصولی نظیر «حق تعیین سرنوشت داخلی» و «حق مشارکت و آزادی‌های سیاسی»، گاه به طور صریح و گاه به طور ضمنی، متضمن مفهوم «دموکراسی» به مثابه هنجاری بین‌المللی است.

## ۱- مبانی نظری دموکراسی در حقوق بین‌الملل

در کلیه علوم و شاخه‌های آن‌ها، مبانی نظری، مدل‌ها و یا مفاهیمی هستند که در پایه‌ریزی یک تحقیق، مدنظر پژوهشگر قرار می‌گیرند و به آن‌ها در جهت اثبات و یا رد یک موضوع استناد می‌شود. علم حقوق و در اینجا بین‌الملل عمومی از این قاعده مستثنا نیست. نظریه‌های بنیادینی در خصوص چگونگی رابطه و جایگاه دموکراسی در حقوق بین‌الملل وجود دارد که به طور کلی، دسته‌بندی کلاسیک و سنتی آن‌ها بیانگر بی‌اعتنایی حقوق بین‌الملل نسبت به اشکال سیاسی حکومت‌ها است به گونه‌ای که سازمان‌دهی داخلی کشورها را تماماً به اراده دولت‌ها واگذار کرده است اما وجود برخی دیگر از آن‌ها ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که در این باره تحولات اساسی در حال شکل‌گیری بوده و امروزه «مشروعیت دموکراتیک» از ابعاد بین‌المللی برخوردار شده است.

1. World Conference on Human Rights, Vienna Declaration and Program of Action, General Assembly, A/CONF.157/23, 12 July 1993, available at: [http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/\(Symbol\)/a.conf.157.23.en](http://www.unhchr.ch/huridocda/huridoca.nsf/(Symbol)/a.conf.157.23.en).

## ۱-۱- دکترین توبار یا مشروعیت: دموکراسی شرط شناسایی حکومت

از دیدگاه کلاسیک، شناسایی حکومت‌ها تابع ملاحظات سیاسی و اجتماعی است و یک حکومت جدید زمانی مورد شناسایی دیگر اعضاء جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد که اقدامات آن به «استقرار سلطه» و «قدرت واقعی» منجر شده باشد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۷: ۲۱۷). در این دیدگاه، این موضوع که آیا حکومت، قانونی و دموکراتیک است، مدنظر قرار نمی‌گیرد (توکلی، ۱۳۹۰: ۱۰). این دیدگاه به تدریج دچار تحولاتی گردید و به این سمت سوق داده شد که حکومت جدید مبتنی بر قانون اساسی، نیازمند شناسایی نبوده و به‌خودی‌خود از همه حقوق و تعهدات در چارچوب حقوق بین‌الملل برخوردار است. در مقابل، یک هویت ایجادشده غیرقانونی به‌خودی‌خود از این حقوق و تعهدات برخوردار نخواهد شد و وضعیت چنین حکومتی محل تردید خواهد بود تا زمانی که به‌طور گسترده مورد شناسایی دیگر دولت‌ها قرار گیرد. در ادامه این تحولات، جامعه بین‌المللی به تنظیم مجموعه شرایطی جهت شناسایی حکومت‌های جدید اقدام نمود که مهم‌ترین آن‌ها، «مشروعیت منشأ پیدایش حکومت جدید» بود. دکترین مشروعیت منشأ پیدایش، به دنبال وقایعی که پس از انقلاب فرانسه رخ داد، مطرح شد. در آن زمان، دولت انگلیس با استناد به عدم مشروعیت حکومت انقلابی فرانسه، آن را مورد شناسایی قرار نداد. این دکترین در رویه بعدی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی تثبیت نشد (موسی‌زاده، ۱۳۹۲: ۶۳) تا اینکه در سال ۱۹۰۷ میلادی، یک بار دیگر در چارچوب «دکترین توبار» بحث «مشروعیت حکومت» به‌طور جدی با تأسیس شناسایی پیوند خورد. این دکترین که توسط وزیر امور خارجه اکوادور ارائه شد، در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ در کنوانسیون منعقد شده میان پنج کشور آمریکای مرکزی (گواتمالا، السالوادور، هندوراس، نیکاراگوئه و کاستاریکا) پیش‌بینی شد. بر اساس این معاهده، کشورهای مذکور متعهد شدند تا چنانچه در آینده بر اثر کودتا یا انقلاب، حکومت جدیدی در این کشورها روی کار آید، از شناسایی آن خودداری ورزند. این عدم شناسایی، حداقل تا زمانی است که حکومت جدید، شکل قانونی بیابد؛ یعنی دارای قانون اساسی گردد و جلوه‌ای از نمایندگی ملی شود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۷: ۲۱۸). «مشروعیت دموکراتیک» به معنای دقیق کلمه بیانگر دکترینی است که طبق آن، فقط نظام دموکراتیک برای صدور دستورات لازم‌الاتباع پذیرفته شده است (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۶۱). تا سال ۱۹۳۳ که «کنوانسیون مونته‌ویدئو»<sup>۱</sup> در خصوص حقوق و تکالیف دولت‌ها با تأکید بر اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها آن را نفی نمود (Fox & Roth, 2000: 333)، اجرا می‌شد. از آن پس به تدریج رو به افول نهاد تا به امروز که می‌توان آن را صرفاً به‌مثابه یک شرط سیاسی دانست که باید مورد ملاحظه دولت شناسایی‌کننده قرار گیرد (شاو<sup>۲</sup>، ۱۳۸۹: ۱۷۷). لذا این نظریه، به قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل تبدیل نشد؛ حتی از طرف خود کشورهای پذیرنده نیز کاملاً رعایت نگردید. برای مثال، ایالات متحده آمریکا در زمان ریاست جمهوری کندی، حکومت السالوادور را به محض تشکیل به رسمیت شناخت در حالی که به استناد همین نظر و بنا به ملاحظات استراتژیک از شناسایی حکومت کوبا و پرو خودداری کرد (همان، ۱۳۸۷: ۲۱۸). بدین ترتیب، در حقوق بین‌الملل معاصر، دموکراسی به‌عنوان یک معیار قاطع جهت شناسایی حکومت جدید مدنظر قرار نمی‌گیرد و جامعه بین‌المللی صرفاً به خاطر ماهیت غیر دموکراتیک یک حکومت جدید از شناسایی آن امتناع نمی‌ورزد. در اعطای شناسایی به حکومت‌های نوظهور، سایر عوامل و ملاحظات نیز مورد توجه کشورها قرار می‌گیرند. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل در اتخاذ این رویکرد از سوی کشورها آن است که ارتقاء دموکراسی در کشور غیر دموکراتیک، از طریق برقراری ارتباط و تعامل به نحو مؤثرتری از مزوی کردن آن، محقق خواهد شد (توکلی، ۱۳۹۰: ۱۸). شاید بتوان از کشور چین به‌عنوان بارزترین نمونه یاد نمود. حکومت کمونیست این کشور به‌طور کامل مورد شناسایی جامعه بین‌الملل قرار گرفت و حتی به عضویت دائم شورای امنیت سازمان ملل نیز نائل آمد. به نظر

1. Convention The Montevideo Treaty.

2. Shaw.

می‌رسد، زمانی که یک حکومت دموکراتیک با اقدامات غیر دموکراتیک داخلی، عمدتاً از طریق کودتا سرنگون می‌شود، موضوع «مشروعیت دموکراتیک» در شناسایی حکومت از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌شود. «قضیه هائیتی»<sup>۱</sup> نمونه‌ای از عکس‌العمل جامعه جهانی در چنین مواردی است؛ جایی که حکومت منتخب مردم توسط نظامیان سرنگون شد و جامعه بین‌المللی از شناسایی «دفاکتو»<sup>۲</sup> حکومت جدید استنکاف ورزید. به زعم برخی نویسندگان، این عکس‌العمل در جامعه جهانی، اولین گام در ایجاد یک قاعده حقوقی بین‌المللی در عدم شناسایی حکومت‌های نامشروع ناشی از سرنگونی یک حکومت دموکراتیک محسوب می‌شود. این موضوع محل تردید است که آیا جامعه بین‌المللی دومین قدم را برای شکل دهی این تأسیس به‌عنوان یک قاعده حقوقی بر خواهد داشت یا خیر (همان، ۱۹)؟ علاوه بر این، در رویه «سازمان اتحادیه آفریقا»<sup>۳</sup>، به دنبال یک‌سری انقلاب‌ها و جنگ‌های داخلی که منجر به تغییر حکومت در بسیاری از کشورهای آفریقایی شد، سیاست «تغییرات مبتنی بر قانون اساسی» و «عدم شناسایی حکومت‌های ناشی از کودتا» رواج یافت. با این وجود، سیاست اتحادیه پیرامون شناسایی بر اساس مشروعیت دموکراتیک نیز به اندازه کافی تثبیت نشده و نیازمند شفافیت بیشتری است (همان: ۲۰).

به‌رغم تفاسیر و اقدامات صورت گرفته مزبور، امروزه همچنان عامل اصلی برای تصمیم‌گیری در خصوص شناسایی حکومت تازه تأسیس، معیار «کنترل مؤثر» است. البته در بسیاری موارد، معیارهای دیگری نیز علاوه بر آن مورد توجه کشورها قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال، کشورهای سرمایه‌گذار، تمایل حکومت جدید را در قبال تعهدات بین‌المللی حکومت قبلی از جمله بدهی‌های گذشته در فرآیند اعطای شناسایی مدنظر قرار می‌دهند؛ حتی اگر حکومت جدید به‌طور مؤثر بر آن کشور کنترل نداشته باشد (Galloway, 1978: 24). اگرچه تمایل دولت‌های قدرتمند به تشکیل حکومت‌های دست‌نشانده در مناطقی از جهان که منافع سیاسی و استراتژیکی آن‌ها اقتضاء می‌نماید و شناسایی زودرس این دست از حکومت‌ها به‌رغم فقدان وجود کنترل مؤثر و توانایی انجام تعهدات بین‌المللی، ما را در خصوص رعایت معیار مزبور نیز دچار تردید می‌نماید.

## ۲-۱- نظریه دموکراسی شرط مصونیت از مداخله خارجی

اصل عدم مداخله از اصول مندرج در منشور ملل متحد بوده که این سازمان را از دخالت در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی کشورها است، منع می‌کند. این اصل بر پایه اسناد بین‌المللی در روابط بین دولت‌ها نیز حاکم بوده و از حاکمیت برابر آن‌ها نشئت می‌گیرد (قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۴۳). با این حال، سیاست‌های سرکوب‌گرایانه بعضی از حکومت‌ها علیه شهروندان خود، دائماً جامعه بین‌المللی را وسوسه می‌نماید تا محدودیت‌های حقوقی در برابر مداخله در امور داخلی دولت‌ها را نادیده گرفته و نقض نماید (کاربو<sup>۴</sup> و همکار، ۱۳۹۲: ۵۱۵). حقیقت آن است که پس از جنگ سرد، چرخشی از سمت دولت‌ها به سمت حقوق بشر مشاهده می‌شود. از نقطه‌نظر این دیدگاه، «اساس تکامل و ارتقاء حقوق بشر در حقوق بین‌الملل»، پیوند آشکار زمامداری خوب و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. بر همین اساس، در سال ۱۹۶۶ میلادی، دو کنوانسیون حقوق بشر بین‌المللی تصویب گردید. دولت‌ها به‌موجب تعهدات خود در این کنوانسیون‌ها ملزم به رعایت و ارتقاء حقوق بشری شدند. به‌تدریج تلاش جامعه بین‌المللی در راستای ارتقاء حقوق بشر افزایش یافت و انتظار می‌رفت که به موازات این تلاش‌ها، اقدام حکومت‌ها در نقض حقوق شهروندان نیز کاهش یابد اما این توقع چندان محقق نگردید. هم‌اکنون، حکومت‌های بسیاری سعی در حفظ قدرت خود بدون رضایت مردم و نقض

1. Haïti.

2. Defacto.

3. QAU.

4. CARBO.

سیستماتیک حقوق آن‌ها دارند. برخی دیگر به‌سادگی برنامه‌های اقتصادی غیرعقلانه‌ای را در پیش می‌گیرند که باعث تشدید درد و رنج‌های غیرضروری شهروندان می‌شود و حقوق اقتصادی و اجتماعی آن‌ها را نقض می‌کنند. لذا امروزه این دیدگاه وجود دارد که بسیاری از تجاوزات به حقوق بشر را می‌توان با مداخله خارجی حل کرد (Wheeler, 1999: 1).

بر اساس نظریه «دموکراسی شرط مصونیت از مداخله خارجی» که بر اساس تحلیل‌های فلسفی ارائه گردیده است، حق دولت‌ها مبنی بر محفوظ بودن از مداخله خارجی، یک اصل غیرقابل قبول است. لذا در این چارچوب نظری، «تنها دولت‌های دارای مشروعیت می‌بایستی در مقابل مداخله خارجی مصون باشند». گروهی دیگر به همین شکل استدلال می‌کنند که «نهادهای غیرعادلانه به نسبت نهادهای عادلانه به‌طور یکسان از حمایت در مقابل مداخله خارجی بهره‌مند نیستند». به‌هرحال، حکومت‌ها نباید این فرصت را بیابند که در پس اصل عدم مداخله سنگر بگیرند. بر این اساس، این دیدگاه کلاسیک که نقض حقوق بشر الزاماً از جمله موضوعات داخلی است، امروزه در پیشگاه جامعه بین‌المللی اعتباری ندارد (Beitz, 1994: 71).

به اعتقاد «پروفسور کرافورد»<sup>۱</sup>، «حقوق بین‌الملل کلاسیک هیچ شرطی مبنی بر اینکه یک حکومت باید به‌صورت دموکراتیک برگزیده شود یا حتی از حمایت عمومی برخوردار باشد، وجود ندارد». به اعتقاد این حقوقدان، علاوه بر این، سایر جنبه‌های حقوق بین‌الملل کلاسیک نیز عمیقاً غیر دموکراتیک بوده و یا حداقل به یک روش غیر دموکراتیک اعمال می‌شود (Fox & Roth, 2001; Quoted from: Crawford, 1994).

واضح است تصمیم‌گیری در خصوص اینکه کدام حکومت با توجه به عملکردش در برابر حقوق بشر، هدف مشروع مداخله خارجی است، بسیار بحث‌برانگیز است. معیار مبهم نقض سیستماتیک حقوق بشر که معمولاً برای توجیه مداخلات خارجی بدان استناد می‌شود، با آن آستانه بالایی که برای آن تعریف شده است، تأمین‌کننده منافع حکومت است یا بشریت؟ آیا توسل به دموکراسی در این راستا بهتر نیست؟ چرا که حکومت‌های غیر دموکراتیک در بسیاری از موارد که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند حقوق مردم تحت سلطه خود را رعایت کنند، موضوع مداخله خارجی قرار می‌گیرند. این نوع مداخلات که اغلب با توسل به مفاهیمی چون «مداخلات بشردوستانه» و یا «مسئولیت حمایت» توجیه می‌گردند، در اکثر موارد به دنبال جنگ‌های داخلی ناشی از مطالبات انسانی، سرکوب و یا شورش واقع می‌شوند (همان، ۱۳۹۵: ۱۵۲). ناگفته نماند که در بسیاری موارد، منافع کشورها یا نهادهای مداخله‌کننده، گستره این نوع مداخلات را غیرقابل توجیه ساخته و کشورهای مورد مداخله تاوانی بیش از آنچه باید، پس می‌دهند. مداخله نظامی ناتو در کوزوو<sup>۲</sup> بدون مجوز شورای امنیت مثال بارز این مدعی است. به هر جهت، «از نقطه‌نظر اشخاصی که به‌صورت غیرارادی تابع یک رژیم حکومتی شده‌اند که به طرز مؤثری قادر به بیان رضایت یا عدم رضایت خود نسبت به آن سیستم نیستند، چه فرقی می‌کند و یا حداکثر تفاوت اندکی دارد که رژیم حاکم تحت سلطه اعضاء دیگری از آن جامعه باشد و یا حکومت‌های خارجی» (Beitz, 1994: 179).

## ۲- دموکراسی در اسناد و نهادهای بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای

در این قسمت به بررسی جایگاه دموکراسی در اسناد و نهادهای بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای پرداخته می‌شود.

1. Crawford.  
2. Kosovo.

## ۱-۱-۲- اعلامیه جهانی حقوق بشر

## ۲-۱-۲- میثاق حقوق مدنی و سیاسی

این میثاق، در اولین گام، به شناسایی و درج حق خودمختاری ملل برای تعیین آزادانه سرنوشت سیاسی خود و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان در ماده ۱ پرداخته و در ادامه ضمن برشمردن حقوق و آزادی‌های اساسی افراد از دولت‌های عضو می‌خواهد که اقدامات لازم جهت تحقق حقوق مندرج در آن را به عمل آورند. از سوی دیگر، ماده ۲۵ همین میثاق، هر فرد را محقّ به شرکت در اداره امور عمومی کشور به‌طور مستقیم و یا به‌واسطه نمایندگانی که آزادانه انتخاب می‌شوند، می‌داند و در بند ۲ با برشمردن برخی مشخصه‌های یک انتخاب آزاد نظیر ادواری بودن آن، رأی مخفی و مساوی برای همه، یکایک اعضا جامعه را برخوردار از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دانسته است.

با کنار هم قرار دادن مقررات فوق، این نتیجه به دست می‌آید که میثاق پس از ایجاد اطمینان خاطر برای کشورها، در راستای مصونیت از مداخلات خارجی جهت تصمیم‌گیری‌های داخلی به‌منظور پیشبرد اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود در ماده ۱ و در ماده ۲، به نحوی زیرکانه با خطاب قرار دادن دولت‌های برخوردار از قانون اساسی حاوی مقررات میثاق (که به هر دلیل لازم‌الاجرا نشده‌اند)، به‌نوعی حاکمیت دموکراتیک آن‌ها را مفروض می‌دارد، شاهد مدّعی تصریح کمیته حقوق بشر در تفسیر شماره ۱۲ است که آشکارا به پیوند میان حق تعیین سرنوشت داخلی و دموکراسی اذعان نموده است. کمیته در این تفسیر اظهار داشته است که: «میثاق، در هسته مرکزی یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر خواست مردم و منطبق بر اصول مندرج در آن» است. بر همین اساس، در ادامه، میثاق از دولت‌ها می‌خواهد که اقدامات و تدابیر لازم جهت اجرای قوانین متروک منطبق با حقوق مندرج در میثاق را فراهم آورند. در نتیجه، مقامات صلاحیت‌دار کشورها طبق اصول و مقررات مندرج در قوانین اساسی‌شان از جمله ماده ۲۵ میثاق، منتخب مردم بوده و به نمایندگی از طرف آن‌ها عمل می‌کنند. طبیعتاً، نتیجه حاصل از این رویکرد چیزی جز تسلط واقعی افراد بر سرنوشت خود نخواهد بود.



### ۳-۱-۲- رویکرد نهادهای سیاسی بین‌المللی جهانی به دموکراسی

امروزه، دموکراسی در کنار حقوق بشر به‌عنوان یک ارزش جهانی پذیرفته شده است (اسلامی و بشکاردانا، ۱۳۹۱: ۵۶). «پطروس پطروس غالی»<sup>۱</sup> دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد در کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ اظهار داشت که «فرایند گرایش به دموکراسی نمی‌تواند و نباید از حمایت حقوق بشر منفک بماند». دموکراسی چارچوبی است که حقوق بشر در آن به بهترین وجه تضمین می‌شود (امینی، ۱۳۸۴: ۱).

در دستور عمل دموکراتیک‌سازی که دبیر کل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۶ به مجمع عمومی ارائه کرد، دبیر کل با تعریف دموکراسی به «نظامی از حکومت که از خلال مجموعه‌ای از نهادها و سازوکارها، آرمان قدرت سیاسی مبتنی بر اراده مردم را محقق می‌سازد»، به شرح این مطلب پرداخت که چگونه دموکراسی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، حفظ عدالت و حقوق بشر و ارتقاء توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دخیل است.<sup>۲</sup>

همچنین، دبیر کل ملل متحد، در سال ۲۰۰۵ در گزارش خود با عنوان «در آزادی گسترده‌تر»، بار دیگر دموکراسی را با عنوان حق و ارزش جهانی معرفی نمود. او این امر را تصدیق کرد که اعلامیه جهانی حقوق بشر، اصول ضروری دموکراسی را در برداشته و این حق که مردم تعیین کنند چه کسی و چگونه بر آن‌ها حکومت کند، حق ذاتی تمام مردم بوده و حصول جهانی آن باید مرکزی‌ترین هدف سازمانی باشد که داعیه تأمین آزادی گسترده‌تر را دارد.<sup>۳</sup>

دیگر اعلامیه‌های دبیر کل سازمان ملل متحد (پطروس غالی) در مورد دموکراسی سرآغاز چنین تمایلی هستند که «نظم بین‌المللی قدیم با هجوم غیر قابل مقاومت دموکراسی از بین رفته و عطش دموکراسی یکی از اصلی‌ترین عوامل تغییر است». درواقع، دبیر کل این گونه می‌اندیشد که استقرار دموکراسی یکی از اهداف سازمان ملل متحد است، اگرچه منشور ملل متحد اشاره‌ای به آن ندارد. بدین ترتیب، او در «برنامه برای صلح» خود می‌نویسد که سازمان ملل متحد خود را ملزم به کمک برای ایجاد «نهادهای جدید دموکراتیک» می‌داند (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۷۵). وی در جایی دیگر، البته غیررسمی و به‌عنوان یک نظریه می‌نویسد: «من مهم‌ترین نقش را برای سازمان ملل متحد در استقرار دموکراسی قائلم. دموکراسی برای همه مردم و همه ملت‌ها». وی در ادامه بیان می‌دارد که وابستگی متقابل بین دموکراسی و صلح بین‌المللی وجود دارد و ما در آینده خواهیم دید که بین دموکراسی و توسعه نیز این وابستگی وجود دارد. او صراحتاً می‌گوید: «رابطه‌ای روشن میان عملکردهای دموکراتیک، همچون تقدم حقوق و آشکار بودن روند تصمیم‌گیری و استقرار صلح و امنیت واقعی در یک نظم سیاسی جدید و باثبات وجود دارد» (همان، ۴۷۶).

درواقع، شناسایی مشروعیت دموکراتیک می‌تواند حق تعیین سرنوشت داخلی ملت‌ها را به فعلیت برساند؛ حقی که توسط حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده لیکن جلوه واقعی آن هنوز در هاله‌ای از ابهام است.

علاوه بر این به نظر می‌رسد برخی اقدامات شورای امنیت نیز ملهم از تحولات فکری نوین است. مهم‌ترین این اقدامات، صدور قطعنامه‌های این نهاد سیاسی در مورد السالوادور، آنگولا، کامبوج، موزامبیک، هائیتی، بروندي و اخیراً میانمار است. تصمیمات شورای امنیت در این قطعنامه‌ها حاوی اقداماتی است که بعضی از آن‌ها به آسانی در چارچوب فعالیت‌های سنتی شورا نمی‌گنجند. نکته حائز اهمیت اینکه شورای امنیت، روند برقراری صلح در این کشورها را با روند دموکراسی پیوند زده و خود را به نحوی در انجام انتخابات داخلی این کشورها، تأیید نتایج و حمایت از آن درگیر نموده است (سیفی، ۱۳۷۴: ۲۴۰).

1. Boutros Boutros-Ghali.

2. United Nation Secretary General Report, Agenda for Democratization, 20 December 199, Para.15, available at: [http://www.un.org/en/events/democracyday/pdf/An\\_agenda\\_for\\_democratization\[1\].pdf](http://www.un.org/en/events/democracyday/pdf/An_agenda_for_democratization[1].pdf).

3. United Nation World Summit United Nations 2005 World Summit Outcome, UN Doc.A/60/L.1, 4 October 2005, para. 135, available: <http://www.un.org/womenwatch/ods/A-RES-60-1-E-pdf>.



اگرچه اقدامات شورای امنیت در قضایای مزبور، هیچ‌گاه به‌عنوان امری که مشروعیت دولت‌ها را از دیدگاه حقوق بین‌الملل مخدوش سازد، مطرح نبوده است اما صدور قطعنامه ۴۶/۷ مجمع عمومی در تأیید اقدامات شورای امنیت این اندیشه را به ذهن متبادر می‌سازد که مهم‌ترین ارکان سیاسی بین‌المللی که مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت را بر عهده دارند، همگام با دیگر نهادهای سیاسی جهانی، تحولات جامعه نوین بین‌المللی از جمله پیدایش نسل‌های جدید حقوق بشر از جمله حق تعیین سرنوشت داخلی ملت‌ها را مدنظر قرار داده و درصدد پاسخگویی به نیازمندی‌های آن برآمده‌اند چراکه در شکل‌گیری اولیه حق تعیین سرنوشت داخلی و اصل مشارکت عمومی، حدود و ثغور و چگونگی اجرا و نظارت بین‌المللی بر آن مشخص نگردیده و این مسائل تکامل نیافته، نامشخص و مبهم باقی مانده است.

دفتر منطقه‌ای دولت‌های عربی عضو برنامه توسعه ملل متحد<sup>۱</sup> و صندوق عربی توسعه اقتصادی و اجتماعی<sup>۲</sup> از سال ۲۰۰۲، مجموعه گزارش‌هایی در مورد «توسعه انسانی در جهان عرب» منتشر کرد که بر «کمبود آزادی» و دموکراسی و تأثیر آن بر توسعه انسانی در کشورهای عربی اشاره داشت. این گزارش‌ها خاطر نشان می‌کنند که: «شکاف و عقب‌ماندگی قابل توجهی بین کشورهای عربی و سایر مناطق از نظر حکمرانی مشارکتی وجود دارد. موج دموکراسی که حکومت بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آسیای مرکزی را در دهه ۱۹۸۰ میلادی و ابتدای دهه ۱۹۹۰ درنوردید، به‌زحمت به دولت‌های عربی رسید. این کمبود آزادی، توسعه انسانی را تضعیف نموده و یکی از غم‌انگیزترین جلوه‌های عقب‌ماندگی سیاسی به شمار می‌رود. درحالی‌که پذیرش قانونی دموکراسی و حقوق بشر در قانون اساسی و اعلامیه‌های حکومتی پاس داشته می‌شوند، در عمل اجرای آن‌ها اغلب نادیده گرفته شده و در برخی موارد نیز عمداً محترم شمرده نمی‌شود».<sup>۳</sup>

کمیسیون اقتصادی، اجتماعی آسیا و اقیانوس آرام<sup>۴</sup> سازمان ملل متحد در بیانیه ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۹ خود ضمن ارائه تعریف «حکمرانی» و تبیین مهم‌ترین اصول و شاخصه‌های یک «حکمرانی خوب» و عوامل مؤثر در تقویت آن، به مقوله دموکراسی ورود نموده است.<sup>۵</sup> این کمیسیون، حکمرانی را یک «فرایند تصمیم‌گیری» تعریف نموده است؛ فرایندی که تصمیمات توسط آن نیز اجرا می‌شود. از منظر اسکاپ، زیربنایی‌ترین اصل از اصول هشتگانه حکمرانی خوب، مشارکت مردم در امور جامعه است. این مشارکت می‌تواند مستقیم و یا غیرمستقیم و از طریق نهادهای قانونی صورت گیرد. نکته حائز اهمیت آنکه، این نهاد بین‌المللی در ادامه از مشارکت غیرمستقیم تحت عنوان دموکراسی نمایندگی یاد می‌کند و مقرر می‌دارد که دموکراسی نمایندگی لزوماً بدین معنا نیست که نگرانی‌های آسیب‌پذیرترین افراد جامعه در تصمیم‌گیری‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. درواقع، کمیسیون با طرح این نکته مهم، اولاً مشارکت مردمی را با مفهوم دموکراسی مترادف دانسته و ثانیاً دموکراسی را فقط یکی از اصول و شاخص‌های حکمرانی خوب محسوب نموده است. این وضعیت، درست نقطه مقابل نظر اثبات‌گرایان است که در اظهارات خود حق مشارکت سیاسی مندرج در اسناد حقوقی بین‌المللی را متضمن مفهوم دموکراسی نمی‌دانند (اسکاپ، هشت اصل اساسی برای حکمرانی خوب ارائه داده است که از آن‌ها تحت عنوان اصول هشتگانه یاد می‌شود).

از آغاز دهه ۸۰، صندوق بین‌المللی پول در مقابله با بحران اقتصادی کشورهای جهان سوم، کمک‌هایش را مشروط به تصویب یک برنامه اصلاح ساختاری توسط این کشورها نمود. کمک صندوق بین‌المللی پول برای کشورهای متقاضی

1. United Nations Development Program (UNDP).

2. The Arab Fund for Economic and Social Development.

3. Arab Human Development Reprt (AHDR) 2002: Creating Opportunities for Future Generations: New York: United Nations Development Programme, Regional Bureau for Arab Stats, 2002, p. 2.

4. ESCAP.

5. Declaration of United Nations Economic and Social Commission for Asia and the Pacific: What is Good Governance?, 10 July 2009, available at: [Unescap.org/Search\\_api\\_Fulltext=What is good governance&sort\\_by=created&sort\\_order=DESCAP](http://Unescap.org/Search_api_Fulltext=What%20is%20good%20governance&sort_by=created&sort_order=DESCAP).

از اهمیت زیادی برخوردار است به‌طوری‌که بانک‌ها تمديد بازپرداخت قروض آن‌ها را موكول به تضمین صندوق بین‌المللی پول در قالب موافقت‌نامه می‌کند (همان، ۱۳۷۶: ۴۹۵). لذا صندوق بین‌المللی پول، با این اقدام، ارتباط بین سیاست‌های اقتصادی جهانی و دموکراسی را برقرار نموده است. مدیرکل این صندوق از زمانی که مشارکت خود را در استقرار مشروعیت دموکراتیک آغاز نمود، در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در آوریل سال ۱۹۹۰ اعلام کرد: «با ایجاد تحول و حرکت به‌سوی لیبرالیسم سیاسی و حکومت‌های مسئول‌تر و رد سیستم‌های خودسرانه می‌توان در موفقیت روند تغییر ساختارهای اقتصادی مشارکت داشت». مدیرکل صندوق مجدداً در ۱۶ آوریل سال ۱۹۹۱ در کشور اتریش اعلام کرد: «فقط دموکراسی قدرت مقاومت در مقابل راه‌حل‌های ضعیف و پیشنهادی در چارچوب استراتژی‌های جانشینی را دارد». سؤالی که اکنون مطرح می‌شود این است که آیا جهت‌گیری صندوق بین‌المللی پول در راستای مشروط کردن کمک‌هایش از طریق متعهد نمودن کشورها، گام نهادن در راه دموکراسی است؟ در پاسخ باید گفت بله اما تاکنون، هیچ اقدام عملی توسط مدیران صندوق و هیچ‌گونه مدرک رسمی از سوی صندوق در این زمینه ارائه نشده است؛ بنابراین، باز هم ما با طرح مشروعیت دموکراتیک در قالب مباحث سیاسی مواجهیم و شاهد تبدیل آن به یک قاعده حقوقی نیستیم. در کل باید گفت، تا به امروز در حقوق بین‌الملل موضوعه، قاعده عامی برای التزام دولت‌ها به داشتن یک نظام دموکراتیک وجود ندارد، در عین اینکه جامعه جهانی، دیگر در یک سیستم حقوقی بی‌تفاوت در مورد نحوه انتخاب ساختار دولت‌ها به سر نمی‌برد (همان، ۴۹۷). امروزه مرحله گذار است و ما بیش‌ازپیش با تقویت، ترغیب و اثربخشی بین‌المللی به قواعد مربوط به حقوق سیاسی مردم و ملت‌ها ازجمله حق تعیین سرنوشت داخلی آن‌ها و حقوقشان به‌عنوان صاحبان اصلی حاکمیت داخلی، حول یک قاعده حقوقی هستیم.

#### ۴-۱-۲- رویکرد نهادهای حقوقی بین‌المللی جهانی به دموکراسی

از آغاز دهه ۹۰ میلادی، کمیته حقوق بشر با به‌کارگیری تمام ابزارهای در اختیار خود ازجمله تفاسیر عمومی، ملاحظات نهایی و سازوکارهای گزارش‌دهی، اصول مختلفی از دموکراسی را که به‌موجب آن‌ها حقوق مندرج در دو میثاق تأمین می‌شود، مورد توجه قرار داده است (Simonides, 1998: 6). در تفسیر عمومی شماره ۱۲، کمیته در مورد اهمیت حق تعیین سرنوشت چنین اشعار می‌دارد: «حق تعیین سرنوشت دارای اهمیت خاصی است زیرا تضمین و رعایت مؤثر حقوق فردی بشر و ترویج و تقویت آن به تحقق حق تعیین سرنوشت بستگی دارد. به همین دلیل است که دولت‌ها این حق را به‌عنوان یکی از حقوق موضوعه در ماده ۱ میثاق، قبل از دیگر حقوق درج کرده‌اند» (عزیزی، ۱۳۹۴: ۳۶۰). تأکید کمیته بر این حق در پرتو این واقعیت توجیه می‌گردد که حق تعیین سرنوشت، شرط ضروری برخورداری از دیگر حقوق بشری خواهد بود. انسان‌ها اگر تحت انقیاد باشند، در موقعیتی نخواهند بود که حقوق فردی آنان کاملاً مورد حمایت قرار گیرد (همان، ۳۶۲). کمیته، همواره کشورهای عضو را تشویق نموده است که در گزارش‌های سالانه خود درباره مشارکت افراد در ساختارهای سیاسی و اجتماعی به‌طور مفصل توضیح دهند و در گفتگو با نمایندگان کشورهای عضو، به‌طور منظم این مسئله مطرح می‌شود که ملت چگونه در حکومت کشور خود مشارکت دارند و به‌طور مکرر به دولت‌هایی که برای بررسی گزارش‌های دوره‌ای‌شان حاضر می‌شوند، گوشزد می‌نماید: «حق تعیین سرنوشت، نیازمند انتخابات آزاد است تا مردم نظام سیاسی خود را تعیین و به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود دست یابند» (Higgins, 1994: 120). درنهایت، کمیته در تفسیر عمومی ماده ۲۵ میثاق، اشعار می‌دارد: «میثاق در هسته مرکزی یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر خواست مردم و منطبق بر اصول مندرج در آن قرار دارد»<sup>۱</sup>. کمیته در این تفسیر

1. General comment no.25, Human Rights Committee, UN Doc. HRC/GC/25, 12 July 1996, available at: <http://www.unhchr.ch/tbs/doc.nsf/0/d0b7f023e8d6d9898025651e004bc0eb?Opendocument>.

به‌نوعی به رابطه مستقیم حق تعیین سرنوشت مردم و دموکراسی اشاره می‌کند و تحقق حق تعیین سرنوشت و تضمین حقوق فردی بشر را نتیجه انتخابات آزاد مبتنی بر خواست مردم می‌داند.

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در برخی قضایا در چارچوب اصل عدم مداخله، به اصل آزادی دولت‌ها در انتخاب نوع نظام سیاسی‌شان در حقوق بین‌الملل می‌پردازد و درحالی که انتظار می‌رفت با استناد به حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به نحوه و چگونگی انتخاب نوع نظام و ساختار سیاسی دولت‌ها ورود نماید، به نحو هوشمندانه‌ای از نظریه پردازی در این خصوص امتناع نموده و صرفاً به این بیان اکتفا کرده است که جهت‌گیری سیاسی دولت‌ها نباید در جهت نقض تعهدات بین‌المللی آن‌ها باشد. دیوان، در نظریه مشورتی خود در قضیه صحرای غربی چنین اعلام می‌کند: «هیچ قاعده حقوق بین‌الملل، دولتی را ملزم به داشتن ساختار مشخصی نمی‌کند، همان‌گونه که تنوع ساختارهای دولتی موجود در جهان آن را ثابت می‌کند».<sup>۱</sup> دیوان یک بار دیگر، این بار قوی‌تر از قبل و بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی آمریکا در نیکاراگوئه اعلام می‌کند: «جهت‌گیری سیاست‌های داخلی یک دولت در قلمرو صلاحیت انحصاری آن دولت قرار دارد و تا زمانی که این صلاحیت ناقض هیچ‌گونه تعهد بین‌المللی نباشد، دیوان نمی‌تواند تصور قاعده جدیدی نماید که حق مداخله به دولتی بر ضد دولت دیگری بدهد، به این دلیل که دولت اخیر ایدئولوژی و نظام سیاسی خاصی را برگزیده است».<sup>۲</sup>

در ادامه، دیوان در همین قضیه اعلام می‌کند: «بنابراین ممنوعیت دخالت باید به مواردی نیز که اصل حاکمیت دولت‌ها به دولتی اجازه می‌دهد آزادانه در مورد خود تصمیم بگیرد، تسری یابد. یکی از آن موارد، انتخاب نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تنظیم روابط خارجی است».<sup>۳</sup>

در داوری مشهور «تینوکو»<sup>۴</sup>، «قاضی تفت»<sup>۵</sup> حقوقدان مشهور تصریح می‌کند: «در اقدام به شناسایی دولت‌ها، کشورهای دیگر باید درصدد احراز این باشند که آیا دولت موضوع شناسایی از کنترل مؤثر لازم و عملی در قلمرو خود برخوردار است یا خیر؟ کنکاش در مشروعیت یک دولت از عناصر و وظایف تأسیس شناسایی نیست و حقوق بین‌الملل مداخله‌ای در این زمینه به عمل نمی‌آورد».<sup>۶</sup>

در واقع، دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای مزبور، درحالی که به اصل آزادی انتخاب ساختار سیاسی توسط دولت‌ها اشاره و تحمیل یک نظام سیاسی خاص بر آن‌ها را بر اساس حقوق بین‌الملل نفی نموده است، از ورود به مقوله چگونگی انتخاب نوع ساختار سیاسی و حق ملت‌ها در تعیین آن بر اساس موازین حقوق بین‌الملل امتناع نموده و به بیان دیگر، همه جوانب مبحث مربوط به ساختار سیاسی دولت‌ها را رمزگشایی ننموده است در صورتی که می‌توانست با تفصیل بیشتر، جنبه‌های اصل آزادی انتخاب نوع نظام سیاسی از جمله چگونگی این انتخاب را تحلیل نماید. لذا به نظر می‌رسد دیوان بین‌المللی دادگستری هنوز در چارچوب نگاه پوزیتیویستی<sup>۷</sup> و حاکمیت‌گرا گرفتار مانده است. قاضی تفت نیز در داوری تینوکو در حالی که معیار کنترل مؤثر در شناسایی حکومت‌های جدید استناد می‌کند که حق مشارکت مردم و ملت‌ها را در انتخاب نوع نظام سیاسی‌شان در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است و اکثر دولت‌ها خود را ملزم به رعایت آن ساخته‌اند. این شکل از قضاوت‌ها و داوری‌ها، تضاد واقعی حقوق بین‌الملل معاصر را هویدا می‌سازد؛ تضادی

1. Advisory Opinion on Western Sahara, 16 October 1975, para 74.

2. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), 27 June 1986, para 202.

3. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), 27 June 1986, para 209.

4. TINOCO Arbitration Case, (Great Britain v. Costa Rica), available at: www. Case Briefs.com.

5. TAFT.

6. Tinoco Case, R.I.A.A. Vol. I.375, p. 381.

7. Positivisme.

که امروزه در جهت تغییر نظم سیاسی بین‌المللی خودنمایی می‌کند. این تضاد حاصل برخورد اصل حاکمیت دولت‌ها با حقوق بشر و «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» است. بعد از پایان جنگ جهانی دوم و متقارن با اصل حاکمیت دولت‌ها که تا آن موقع بر کل حقوق بین‌الملل سلطه داشته و به آن انسجام و هماهنگی می‌بخشید، دومین اصلی که نمود کرد، «حق خلق‌ها در تعیین سرنوشت خود» و «حقوق بشر» بود. این حقوق به لحاظ تعریف بر ضد حاکمیت دولت‌ها است (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۷۶). به هر جهت، تغییر چنین رویه‌ای در نهادهای قضایی و داوری بین‌المللی به‌عنوان مراجع مجری و مفسر حقوق بین‌الملل، مستلزم حل این گونه تضادها و تعارضات حقوقی و رفع ابهام از قلمرو اجرایی آن‌ها است. لذا با وضعیت موجود و رویکرد اثبات‌گرایانه و محافظه‌کارانه دیوان نسبت به حقوق بین‌الملل، طبیعی است آراء داوری و قضایی در قضایای مربوط به مشروعیت دولت، صرفاً بر اساس روابط میان دولت‌ها و استقلال آن‌ها از مداخلات خارجی صدور یابد. به هر جهت، اتخاذ چنین رویکردی از سوی دیوان نمی‌تواند باعث نادیده انگاشتن شروع اقدامات برخی نهادهای سیاسی و حقوقی بین‌المللی نظیر شورای امنیت و کمیته حقوق بشر در جهت شفاف‌سازی تعارض مذکور شود؛ تعارضی که رفع اشکال از آن می‌تواند بار دیگر دیوار بلند حاکمیت دولت‌ها را به نفع حقوق بشر کوتاه کند.

## ۲-۲- دموکراسی در اسناد و نهادهای بین‌المللی منطقه‌ای

امروزه، نظام‌های منطقه‌ای مسئولیت احقاق حقوق بشر در سطح منطقه‌ای را با همکاری و مساعدت نظام بین‌المللی حقوق بشر بر عهده دارند. نظام‌های منطقه‌ای، توأمان و در چارچوب نظام بین‌المللی حقوق بشر فعالیت می‌کنند (عاکفی قاضیانی و فضائلی، ۱۳۹۸: ۱۶۵). در این قسمت به بررسی جایگاه دموکراسی در اسناد و نهادهای نظام‌های منطقه‌ای می‌پردازیم.

### ۲-۲-۱- دموکراسی در اروپا

از زمان فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی و پیوستن کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به ارزش‌های سیاسی اروپای غربی، مشروعیت دموکراتیک به‌خوبی در اروپا استقرار یافته است (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۷۱). در این مورد، تحول فلسفه سیاسی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا از سال ۱۹۸۹ قابل توجه است. در سند نهایی گردهمایی کپنهاگ در مورد ابعاد حقوق بشری سازمان امنیت و همکاری اروپا می‌توان ملاحظه نمود که: «دولت‌های شرکت‌کننده می‌پذیرند که دموکراسی کثرت‌گرا و حکومت قانون برای تضمین احترام و رعایت کلیه حقوق بشر، اساسی و مهم هستند؛ بنابراین، آن‌ها از تعهدی که کلیه دولت‌های شرکت‌کننده برای نیل به ایده‌آل‌های دموکراسی و کثرت‌گرایی سیاسی می‌پذیرند و همچنین از عزم راسخ و مشترک آن‌ها برای استقرار جوامع دموکراتیک که مبتنی بر انتخابات آزاد و حکومت قانون است، ابراز خرسندی می‌کنند. آن‌ها مجدداً تأکید می‌کنند که دموکراسی یکی از عوامل ذاتی و لاینفک قانون است. آن‌ها اهمیت کثرت‌گرایی سازمان‌ها و تشکیلات سیاسی را می‌پذیرند»<sup>۱</sup>. در این مورد، منشور پاریس برای اروپای جدید که در ۲۱ نوامبر ۱۹۹۱ در چارچوب کنفرانس امنیت و همکاری اروپا تصویب شده، از صراحت بیشتری برخوردار است: «ما متعهد می‌شویم که دموکراسی را به‌عنوان تنها سیستم حکومتی برای ملت‌های خودساخته، تقویت کرده و استحکام بخشیم. حکومت دموکراتیک مبتنی بر اراده مردم است که از طریق انتخابات ادواری، منظم، آزاد و شرافتمندانه ابراز می‌شود. دموکراسی بهترین تصمیم برای آزادی بیان، بردباری نسبت به کلیه گروه‌های اجتماعی و برابری در شأن برای همه است. دموکراسی، به لحاظ ویژگی‌های بازنمایی و کثرت‌گرایی خود، مسئولیت در مقابل انتخاب‌کنندگان، تعهد برای قدرت

1. C.S.C.E "Document d la reunion de Copenhague de la Comference sur la Dimension Humaine de la C.S.C.E. du 20 Juin 1990", R.U.D.H.1990, Vol.2.

عمومی جهت تطبیق خود با قانون و اجرای بی‌طرفانه عدالت را اایجاب می‌کند. هیچ کس مافوق قانون نیست، دولت‌های ما با هم همکاری کرده و یکدیگر را مورد حمایت قرار می‌دهند تا دستاوردهای دموکراتیک را برگشت‌ناپذیر نمایند<sup>۱</sup>. عضویت در «اتحادیه اروپا» به‌طور ضمنی به عضویت در «شورای اروپا» و التزام به نظام سیاسی دموکراتیک و حقوق بشر پیوند خورده است. طبق ماده ۱ بند (f) «معاهده ماستریخت»<sup>۲</sup>، اتحادیه به هویت ملی دولت‌های عضو که نظام‌های حکومتی آن‌ها مبتنی بر اصول دموکراتیک و رعایت حقوق بشر است، احترام می‌گذارد. دولت‌های خواهان عضویت در اتحادیه اروپا باید کنوانسیون حقوق بشر را تصویب نموده و بدین وسیله خود را مشمول نظارت میان‌دولتی اروپایی و صلاحیت دیوان اروپایی حقوق بشر نمایند. در مباحثات مربوط به تدوین کنوانسیون حقوق بشر، مناقشه بر سر مقرره‌ای ناظر بر مشارکت سیاسی مانع از درج آن در کنوانسیون شد، هرچند ماده ۳ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون، این نقیصه را در سال ۱۹۵۲ میلادی رفع نمود.

اساسنامه شورای اروپا مصوب ۵ مه ۱۹۴۹ نیز در دیباچه خود به بیان عناصر سازنده دموکراسی می‌پردازد: «این سند بازتصدیق حمایت دولت‌ها از ارزش‌های اخلاقی و معنوی بوده که میراث مشترک مردمانشان و منبع حقیقی آزادی افراد، آزادی سیاسی و حاکمیت قانون است؛ یعنی آن دسته از اصولی که بنیان هر دموکراسی را تشکیل می‌دهند»<sup>۳</sup>. رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر شامل احکام متعددی در خصوص معنا، محدودیت‌های مشروع و مقتضیات امنیتی دولت دموکراتیک است. در مقدمه کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به‌عنوان قانون‌مبنایی دیوان اروپایی حقوق بشر به توافق کشورهای امضاءکننده مبنی بر وجود نظام سیاسی دموکراتیک به‌عنوان بهترین روش تأمین آزادی‌های اساسی اشاره گردیده است. بر همین اساس، دیوان در قضیه «لوسینگ پرین و بکت» علیه انگلستان در سال ۱۹۹۹ به تعیین مشخصه‌های جوامع دموکراتیک اقدام نموده و این مشخصه‌ها را شامل تکررگرایی، روحیه تحمل و مدارا و رهایی از تعصب دانسته است (Bowring, 2007: 79).

## ۲-۲-۲- دموکراسی در آفریقا

یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های سیاسی آفریقا به‌ویژه پس از سقوط نظام استعماری، تغییرات حکومتی در نظام سیاسی کشورهای آن بوده است. از آغاز اولین کودتا در سال ۱۹۵۲، بروز انقلاب‌ها و جنگ‌های داخلی منجر به تغییر حکومت در اکثر کشورهای آفریقایی شده است. بدین جهت، بیشتر مباحث مربوط به دموکراسی و تعیین سرنوشت خلق‌ها در این اتحادیه در چارچوب تصمیمات آن در مورد حکومت‌های کودتا و شناسایی یا عدم شناسایی آن‌ها مطرح گردیده است. البته، قاعده‌مبنایی این تصمیمات، محتوای ماده ۱۳ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم مصوب ۱۹۸۱ است که اعلام می‌دارد: «شهروندان دارای حق مشارکت مستقیم و یا غیرمستقیم از طریق نمایندگان منتخب هستند»<sup>۴</sup>. مجمع سران دولت‌ها در مراسم شروع به کار اتحادیه آفریقا در سال ۲۰۰۲ نیز اعلامیه اصول حاکم بر انتخابات دموکراتیک آفریقا را به تصویب رساندند. این اعلامیه به نحوی صریح بر تقویت تلاش‌های سازمانی جهت ارتقاء فرایند دموکرات‌سازی در آفریقا تأکید دارد. به هر جهت، در جریان موجب تغییرات سیاسی، در بسیاری از مواقع بیش از یک تشکل سیاسی، مدعی برخورداری از قدرت حکومتی در یک کشور معین بوده است. در مقابله با چنین تغییرات سریع و غیر دموکراتیک سیاسی، اتحادیه آفریقا سیاست «تغییرات مبتنی بر قانون اساسی» و «عدم شناسایی حکومت‌های ناشی از کودتا» را ترویج

1. C.S.C.E, "Chart de Paris pour Une nouvelle Europe, Adoptee le 21 November 1990", R.U.D.H., 1990, Vol.2, N 12, PP.490- 495.

2. Maastricht.

3. Concil of Europe, London 5.V 1949. Available at: <http://conventions.cos.int/Treaty/en/Treaties/Html/001.htm>.

4. "Organization of African Charter on Human AND People s Rights", 27 June 1981, OAU Doc. CAB/LEG/67/3 available at: <Http://www1.umu.edu/humanrts/instree/z1afchar.htm>.

داد. این سیاست هم‌زمان با تقویت ارتباط میان دموکراسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی، مورد توجه قرار گرفت. با وجود این سیاست، اتحادیه آفریقا در مورد شناسایی به اندازه کافی تثبیت نشده و نیازمند شفافیت بیشتری است (توکلی، ۱۳۹۰: ۲۰).

### ۳-۲-۲- دموکراسی در آمریکا

همان‌طور که گذشت، سیستم‌های منطقه‌ای اروپایی و آفریقایی حقوق بشر در مدت‌زمان اندکی در جهت حمایت و ارتقاء حقوق بشر توسعه چشمگیری یافتند (Burke, 2004: 33). این سیستم‌ها تاکنون در مقایسه با سیستم جهانی حقوق بشر، نقش فعال‌تر و پررنگ‌تری در حمایت و توسعه حقوق بشر ایفا نموده‌اند. نظام آمریکایی حقوق بشر نیز همگام با نظام‌های اروپایی و آفریقایی در این زمینه موفق عمل کرده است. منشور بوگوتا<sup>۱</sup> مصوب ۱۹۴۸ به‌عنوان سند مؤسس سازمان کشورهای آمریکایی در دیباچه خود، دموکراسی را شرط ضروری برای ثبات، صلح و توسعه دانسته و ارتقاء و ترویج آن را با رعایت اصل عدم مداخله، چشم‌انداز سازمان معرفی می‌نماید.<sup>۲</sup>

اعلامیه آمریکایی حقوق و وظایف بشر مصوب سال ۱۹۴۸، در ماده ۲۰ خود مقرر می‌دارد: «تمامی افراد، صلاحیت قانونی دارند که در حکومت سرزمینشان و انتخابات عمومی مشارکت کنند».<sup>۳</sup> این مقرر صریحاً مشارکت در حکومت را حق قانونی یکایک افراد دانسته و اصل حاکمیت دولت‌ها را به نفع حقوق بشر از طریق مشارکت سیاسی تعدیل نموده است. مقرر «مشارکت در حکومت»، متعاقباً در ماده ۲۳ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر سال ۱۹۶۹ نیز ذکر گردید.<sup>۴</sup> مجمع عمومی سازمان کشورهای آمریکایی در سال ۱۹۹۲ با اصلاح منشور بوگوتا و تصویب ماده ۹ مؤخر موافقت نمود. به‌موجب این ماده، مجمع عمومی از این صلاحیت برخوردار گردید که با توافق دو سوم آراء عضویت، دولت‌هایی که رژیم دموکراتیک را سرنگون کنند، به حال تعلیق درآورد. درواقع، این پروتکل الحاقی که در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۷ پس از امضاء ۲۰ دولت به اجرا درآمد، اقدام به پیش‌بینی اقدامات تنبیهی در خصوص نقض دموکراسی و سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک در نظام سیاسی آمریکا نموده است. بر همین اساس، این سازمان با عدم شناسایی وضعیت‌هایی که منجر به سقوط حکومت دموکراتیک یکی از کشورهای عضو گردیده، توانسته است تا اندازه زیادی، کودتاهای پی‌درپی در این منطقه را خنثی نموده و کودتا را از یک روش معمول تحصیل قدرت به یک روش غیرمعمول و غیر کارآمد مبدل سازد. رویه سازمان کشورهای آمریکایی در بحران هندوراس قابل تأمل است. عضویت هندوراس در پی کودتای ۲۸ ژوئن سال ۲۰۰۹ که موجب خلع رئیس‌جمهور قانونی این کشور گردید، به حالت تعلیق در آمد. نکته جالب توجه اینکه به‌رغم این تعلیق، کشورهای عضو، هندوراس را مکلف به اجرای تعهدات خود به‌عنوان عضو سازمان به‌ویژه در ارتباط با حقوق بشر و آزادی‌های اساسی نمودند. این کشورها خواستار تداوم اقدامات دیپلماتیک برای اعاده دموکراسی و استقرار حکومت منتخب قانونی در این کشور شده و بر این نکته مهم تأکید نمودند که هیچ‌کدام از این اقدامات متضمن شناسایی رژیم حاصل از کودتا نخواهد بود (همان: ۲۶). در اقدام بعدی سازمان کشورهای آمریکایی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در سندی تحت عنوان «منشور دموکراتیک سازمان کشورهای آمریکایی» که در نوع خود

1. Bogotá.

2. "International Conference of American State, Charter of the Organization of American States" 30 Aprile 1948. Available at: <http://www.oas.org/juridico/english/charter.html>.

3. "International Conference of American State, Declaration on Rights and Duties of Man, Aprile 1948, available at: [http://www.hrcr.org/docs/OAS\\_declaration/oasrights4.html](http://www.hrcr.org/docs/OAS_declaration/oasrights4.html).

4. "Inter-American Specialized Conference on Human Rights, American Convention of Human Rights", 22 November 1969, available at: <http://www.oas.org/juridico/English/treaties/b-32.html>.



پیشرفته‌ترین سند در خصوص دموکراسی و دموکرات‌سازی نظام سیاسی آمریکا محسوب می‌شود، به تبیین عناصر اصلی دموکراسی و اقدامات حفاظتی دسته‌جمعی در مواقعی که دموکراسی با چالش جدی مواجه می‌گردد، اقدام نموده است.<sup>۱</sup> این گام بلند حقوقی، بیانگر گذر جوامع آمریکایی از مباحث اولیه و جنجال‌برانگیز مربوط به شناسایی و یا عدم شناسایی مشروعیت دموکراتیک در نظام سیاسی کشورهای آمریکایی و فراتر از آن، پیش‌بینی اقدامات حفاظتی در خصوص مواجهه با چالش‌های تهدیدکننده آن است.

### ۳- مبانی هنجاری حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل

تحلیل‌گرانی که به وجود حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل باور دارند، در راستای اثبات اعتقاد خود، به پاره‌ای هنجارهای موجود در حقوق بین‌الملل استناد می‌کنند. این گروه برخلاف اثبات‌گرایان به انسانی بودن حقوق بین‌الملل اعتقاد دارند و با رویکردی طبیعی‌گرایانه به حقوق بشر درصدد اثبات عقیده خود هستند. از منظر این گروه، مهم‌ترین مبانی هنجاری حق بر دموکراسی، حق تعیین سرنوشت مردم و حقوق مشارکتی مندرج در اسناد بین‌المللی است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

#### ۱-۳- حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش

حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یکی از قواعد حقوق بین‌الملل، اولین بار در قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۵۴۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، وجهه قانونی یافت و بعد از آن از طریق میثاق ۱۹۶۶ حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به صف موازین تعهدآور حقوق بین‌الملل پیوست. هرچند بسیاری از ملت‌ها با تکیه بر اصل تعیین سرنوشت، از یوغ استعمار رهایی یافتند ولی به‌سرعت در دام حکومت‌های تمامیت‌خواه و مستبدی افتادند که تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خودشان را عملاً انکار می‌کرد، استراتژی انکار حق تعیین سرنوشت را در پیش گرفته و مطالبه این حق را ادعایی غیرقانونی و خارج از چارچوب حقوق بین‌الملل می‌دانست (Paust, 2013: 5). در بسیاری از موارد، این مخالفت‌ها و انکارها موجبات شورش و اعتراضات گسترده مردمی را علیه رژیم‌های اقتدارگرا فراهم آورد که نقطه عطف آن‌ها، اعتراضات مردمی به سیاست‌های حکومتی در برخی کشورهای عربی موسوم به «بهار عربی» است (Paust, 2013: 7). درنهایت، این اقدامات منجر به این تفکر گردید که اگر اصحاب قدرت در داخل مرزها حق تعیین سرنوشت مردم را نقض کنند، سرزمین‌های مستقل از استعمار همچنان دست‌به‌گriyan جنگ‌ها و آشوب‌های محلی خواهند بود (Roth, 2000: 508). بر همین اساس، بعد داخلی حق تعیین سرنوشت نیز مورد شناسایی حقوق بین‌الملل معاصر قرار گرفت. درواقع، جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت، مربوط به حقوق ملت‌ها در داخل دولت برای انتخاب چارچوب سیاسی، حدود مشارکت سیاسی و شکل حکومت است. حق تعیین سرنوشت داخلی، مردم یک سرزمین معین را در فرایند دموکراتیک حکومتی که آزادانه انتخاب کرده‌اند، از مشارکت آزاد و منصفانه برخوردار می‌سازد (اسلامی و بشکاردانا، ۱۳۹۱: ۴۹). به‌رغم پذیرش این جنبه از حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل، دامنه و گستره آن همچنان در میان اندیشمندان حقوقی و سیاسی، محل ابهام و بحث است؛ بدین معنا که آیا بعد داخلی حق تعیین سرنوشت به آن مفهومی که در حقوق بین‌الملل مورد پذیرش قرار گرفته است، متضمن حق بر دموکراسی نیز هست یا خیر؟

در مطالب پیش‌گفته به لحاظ شکلی به جایگاه دموکراسی در حقوق بین‌الملل پرداخته شد. نتایج حاصل از این بررسی حاکی از این است که حق بر دموکراسی مبتنی بر حق تعیین سرنوشت مردم در ادبیات و حقوق نرم بین‌المللی راه یافته و با سرعت نه‌چندان آهسته‌ای در حال پیشروی به‌سوی یک هنجار و قاعده بین‌المللی است. با این وجود، پاسخ

1. General Assembly of the Organization of American State, Inter – American Democratic Charter", 11 September 2001. Available at: [http://www.oas.org/charter/dose/resolution\\_1\\_en\\_p4.htm](http://www.oas.org/charter/dose/resolution_1_en_p4.htm).



پرسش مزبور به لحاظ ماهوی و از طریق بررسی ارکان و عناصر مبنایی دو مفهوم دموکراسی و حق تعیین سرنوشت داخلی نیز قابل پیگیری است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

### ۱-۳-۱- دموکراسی و تعیین سرنوشت سیاسی

فروپاشی رژیم‌های کمونیستی بر اثر فشار مردم، آشکار ساخت که دموکراسی در امتداد حقوق بشر آرزویی جهان‌شمول است. سابقه نقض حقوق بشر در انواع دیکتاتوری‌ها نشان می‌دهد نوع نظام سیاسی در هر کشوری کاملاً با میزان حقوق بشری که شهروندان از آن بهره‌مند هستند، ارتباط دارد. امروزه، این اعتقاد وجود دارد که دموکراسی و حقوق بشر به شدت به یکدیگر مرتبط‌اند. لذا حق همه شهروندان در اظهارنظر درباره موضوعات همگانی و اعمال نظارت بر حکومت بر مبنای برابری با دیگر افراد، جزء ذات دموکراسی است. در نتیجه، ارتباط بین دموکراسی، حقوق سیاسی و مدنی، نه یک ارتباط عارضی بلکه یک ارتباط ذاتی است. بدون آزادی بیان، آزادی انجمن، آزادی جنبش و آزادی اندیشه مردم نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جمعی و موضوع سیاست‌گذاری اظهارنظر کنند. این آزادی‌ها نیز به نوبه خود در قالب حقوق مدنی افراد، از جمله حق آزادی، امنیت شخصی و دادخواهی حقوقی تضمین و تقویت می‌شود (Smith, 1991: 8-15). از آنجا که حقوق مدنی و سیاسی جزء ذات دموکراسی است، امکان پیشرفت مؤثرتر فرایند دموکراتیک شدن نه از طریق مبارزه برای خود دموکراسی بلکه از راه مبارزه برای حقوق اساسی بشر به وجود می‌آید (Panizza, 1995: 171).

### ۲-۳-۱- دموکراسی و تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی

زمانی که جامعه بین‌المللی پیشبرد حقوق بشر را هدف خود و چشم‌انداز سیاسی دولت‌ها قرار داد، منظور، حق آزادی بیان، حق انجمن، حق دادخواهی و حق حفاظت از این حقوق در مقابل تجاوز دولت بود، نه حق دستیابی به وسایل زندگی یا مراقبت‌های اولیه بهداشتی. همچنین زمانی که از سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری بحث می‌شود، فعالیت سازمان‌هایی نظیر عفو بین‌الملل یا انجمن آزادی‌های بین‌المللی به ذهن خطور می‌کند. به همین صورت، پارادایم حق تعیین سرنوشت و نقض حقوق بشر، شکنجه و یا قتل عام به دست دولت است، نه مرگ کودکان به خاطر سوء تغذیه یا دیگر امراض قابل پیشگیری. این دیدگاه در بیانیه کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل متحد در «کنفرانس جهانی وین» در سال ۱۹۹۳ مورد اشاره قرار گرفته است: «واقعیت تکان‌دهنده این است که کل جامعه بین‌المللی همچنان در مقابل نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تساهل به خرج می‌دهد در حالی که اگر این نقض‌ها در مورد حقوق مدنی و سیاسی صورت بگیرد، فریاد نفرت و انزجار برمی‌خیزد و به درخواستی هماهنگ جهت اقدام جبرانی فوری منجر می‌شود. در عمل به‌رغم همه شعارها، همچنان نقض حقوق مدنی و سیاسی بسیار جدی‌تر و تحمل‌ناپذیرتر از سلب مستقیم و گسترده حقوق اقتصادی، اجتماعی تلقی می‌شود»<sup>۱</sup>.

از زمان صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ تاکنون، حقوق اقتصادی و اجتماعی در معرض انتقادات دائمی قرار داشته است. استدلال می‌شود که حقوق اقتصادی، اجتماعی در واقع حقوق نبوده بلکه مجموعه‌ای از آرمان‌ها و اهداف هستند. همچنین، استدلال می‌شود فهرست موسوم به حقوق مذکور در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باید چندین شرط داشته باشند که به‌واقع حقوق محسوب شوند؛ باید بنیادی و جهانی باشند، به شکلی درست تعریف‌پذیر باشند، کسی که حفظ و اجرای آن‌ها را بر عهده دارد، به‌وضوح مشخص باشد و نهاد مسئول باید توانایی اجرای تعهداتش را داشته باشد. لذا منتقدان استدلال می‌کنند که حقوق مندرج در میثاق بالا این

1. UN Doc. E/C. 12/1992/2, p. 83.

شرایط را ندارند (Beetham, 1995: 185-186). رویه سازمان ملل متحد از جمله وجود دو میثاق جداگانه برای حقوق بشر، رویه نظارت ضعیف‌تر در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین، بیان متفاوت این میثاق مبنی بر اینکه دولت‌ها باید در جهت تحقق روزافزون این حقوق بر اساس منابع در دسترس گام‌هایی بردارند و توزیع مسئولیت برنامه حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بین نهادهای تخصصی مختلف فائو<sup>۱</sup>، یونیسف<sup>۲</sup>، یونسکو<sup>۳</sup> و برنامه توسعه ملل متحد<sup>۴</sup>، بازتاب دیدگاه متفاوت نسبت به این دسته از حقوق است.

لذا ضرورت توجه به حقوق اقتصادی و اجتماعی را می‌توان این‌گونه تبیین نمود که اساسی‌ترین شرط اعمال حق تعیین سرنوشت مدنی و سیاسی این است که بتوانیم زنده بمانیم و زنده ماندن، مستلزم امنیت جانی و دسترسی به ضروریات زندگی است؛ یعنی دسترسی به ابزار معاش، مسکن، آب سالم و مراقبت‌های بهداشتی اساسی (Okin, 1980: 51). ما نمی‌توانیم بدون ابزار فوق، زندگی واقعاً انسانی را در پیش بگیریم یا از حقوق و آزادی‌هایی که ویژگی چنین زندگی هستند، بهره‌برداری کنیم. لذا تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی بدون برخورداری از حقوق اقتصادی و اجتماعی و پیگیری آزادانه آن‌ها عملاً امکان‌پذیر نخواهد بود. در نتیجه، تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی با هدف تشکیل و استمرار یک حکومت دموکراتیک، لازم و ضروری است چراکه موجب تأمین حداقلی از برابری برای دسترسی سیاسی همه افراد یک جامعه می‌گردد. فقدان ضروریات اقتصادی و اجتماعی از جمله فرصت‌های شغلی، بهره‌مندی از آموزش و پرورش و غیره، فی‌نفسه هم به موقعیت شهروندی افرادی که از این حقوق محروم‌اند، آسیب می‌رساند و هم از طریق کاهش توانایی آن‌ها برای شرکت در زندگانی مدنی و همگانی همچون دیگر افراد جامعه.

در نهایت می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که ناتوانی در حفاظت از حقوق اجتماعی و اقتصادی، به شیوه‌های متفاوتی نابودکننده دموکراسی است. اولین و مستقیم‌ترین شیوه این است که وضعیت فوق، باعث تضعیف موقعیت شهروندی افراد آسیب‌پذیر و تضعیف توانایی آنان برای اعمال حقوق مدنی و سیاسی‌شان همچون دیگران می‌شود. پس محرومیت اقتصادی و اجتماعی و محرومیت سیاسی دست در دست هم پیش می‌روند. دوم اینکه ناتوانی در حفاظت از حقوق اجتماعی و اقتصادی با از بین بردن امنیت مالکیت و امنیت شخص و به دنبال آن تشدید سازمان سرکوب برای اعاده این امنیت، باعث کاهش کیفیت مطلوب زندگی عمومی همه مردم می‌شود. این وضعیت، در نهایت مشروعیت نهادهای دموکراتیک را کاهش می‌دهد و آن‌ها را در برابر واژگونی و فروپاشی آسیب‌پذیر می‌سازد. لازم به ذکر است هرچه فقدان حقوق اقتصادی و اجتماعی عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد، احتمال چنین تأثیراتی شدیدتر خواهد شد.

### ۳-۱-۳- دموکراسی و تعیین سرنوشت فرهنگی

در اسناد حقوق بشری که مصداق بارز آن میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ است، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همواره در کنار یکدیگر و بدون هیچ‌گونه تفکیکی مطرح می‌گردند. تفکیک صورت گرفته در این پژوهش صرفاً به دلیل کاهش پیچیدگی امر در راستای تبیین بهتر رابطه میان حق تعیین سرنوشت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با دموکراسی است و به هیچ‌وجه جنبه دیگری ندارد.

در تبیین رابطه میان حقوق فرهنگی و دموکراسی، دو گروه حقوق فرهنگی مطرح می‌شود؛ گروه اول که در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ذکر شده‌اند، یعنی آموزش (مواد ۱۳ و ۱۴) و بهره‌گیری از دانش علمی (ماده ۱۵) که جزء حقوق افراد بشری برای رسیدن به رشد و شکوفایی و دستیابی به فرهنگ جهانی علم به شمار می‌روند

1. Food and Agriculture Organization of the United Nations (FAO).

2. United Nations Children's Fund.

3. Educational, Scientific and Cultural Organization of the United Nations.

4. The United Nations Development Program.

(Brownlie & Good, 2010: 118). دسترسی به این دسته حقوق فرهنگی لازمه تحقق برابری شهروندی برای نظارت همگانی است که در قلب دموکراسی جای دارد. دومین گروه از حقوق فرهنگی، حق گروه‌ها و اقلیت‌ها برای سلوک طبق فرهنگ متمایز خودشان و بازتولید آن است. این حق در میثاق حقوق سیاسی و مدنی (ماده ۲۷) به منزله یکی از حقوق اساسی اقلیت‌ها آمده است. اعلامیه اختصاصی ملل متحد در مورد حقوق اقلیت‌ها در سال ۱۹۹۲ نیز به این حق به صراحت اشاره نموده است (ماده ۲).

گروه دوم از حقوق فرهنگی مربوط به جوامع فرهنگی و افراد عضو این گروه‌ها و جوامع بوده که به خاص و متمایز بودن فرهنگی این گروه‌ها و جوامع اذعان دارد. فرهنگ مربوط به اقلیت‌ها و ارزش آن‌ها برای اعضاء خود دقیقاً در این امر نهفته است که شکل زندگی آن‌ها را از دیگران متمایز می‌نماید. برخی استدلال کرده‌اند که پذیرش «تفاوت و تمایز» در تعارض با پیش‌فرض‌های جهان‌شمول و عام‌گرایانه در مورد نیازها و توانایی‌های بشر و در تعارض با اصل برابری و شرافت برابر انسانی که برای حقوق بشر لازم و ضروری است، قرار دارد. بر اساس پیش‌فرض‌هایی که اساس حق خاص بودن یا تفاوت فرهنگی هستند، نیاز به هویت متمایز که از سوی دیگران پذیرفته شده و مورد احترام است، نوعی نیاز بشری عام و جهان‌شمول است. این نیاز باید به منزله نیاز عام انسانی به رسمیت شناخته شود و برای اقلیت‌هایی که فرهنگشان در برابر زوال، سرکوب و یا تبعیض از جانب اکثریت، در معرض تهدید است، مورد محافظت قرار گیرد. در این راستا، اگر اصول برابری و تفاوت را به مثابه حقی برابر برای توسعه و ابراز هویت و شیوه زندگی متمایز در کنار دیگران قلمداد کنیم، این اصول نه تنها متعارض نیستند بلکه مکمل هم محسوب می‌گردند (بیتهم، ۱۳۸۳: ۱۷۷).

التزام و دفاع از تکثر فرهنگی در عین التزام به جهان‌شمولی و برابری در برابر حقوق بشر ایده‌ای است که در اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی سال ۲۰۰۱ یونسکو بر آن تأکید شده است.<sup>۱</sup> ماده ۱ این اعلامیه بر تکثر و منحصر به فرد بودن جوامع انسانی به عنوان منشأ و ریشه تکثر و تنوع فرهنگی تأکید دارد. نکته قابل تأمل در این ماده که بی‌تردید یکی از بنیادی‌ترین ایده‌های این اعلامیه است، تأکید بر این است که فرهنگ‌ها «میراث مشترک بشریت‌اند».<sup>۲</sup> با این همه، تدوین‌کنندگان اعلامیه به خوبی بر این امر واقف بوده‌اند که مسئله تنوع و تکثر فرهنگی می‌تواند دستاویزی برای نقض نظام‌مند حقوق بشر قرار گیرد. از همین رو، اولین بخش این اعلامیه به مسئله تنوع فرهنگی و حقوق بشر پرداخته است. به تصریح ماده ۴ این اعلامیه، «هیچ کس نمی‌تواند تنوع فرهنگی را به عنوان دلیلی بر نقض و یا محدودسازی حقوق بشر بین‌المللی مورد استناد قرار دهد».<sup>۳</sup> اگرچه در بسیاری از موقعیت‌ها، این دو یعنی برخورداری از حقوق عام و عضویت در فرهنگی خاص، کاملاً با هم سازگار و حتی برهم منطبق هستند اما در برخی وضعیت‌ها، تقاضای برخورداری از حقوق عام و جهانی از یک سو و عضویت در فرهنگی خاص از سوی دیگر، در جهات معکوس حرکت می‌کنند. درواقع، چنین ملاحظاتی اساس حمایت از مردم بومی و اقلیت‌ها را تشکیل می‌دهند. لیکن باید محدودیت‌های چنین استدلال‌هایی را از دیدگاه حقوق بشر نیز روشن کنیم. اگر دلیل حمایت از جوامع فرهنگی ناشی از ارزشی باشد که این جوامع برای افراد عضو دارند، پس باید بر اساس منافع افراد، محدودیت‌هایی را نیز بر بعضی اقدامات و رسوم فرهنگی خاص اعمال کرد. اگر نباید دولت‌ها در مورد سعادت جوامع فرهنگی درون مرزهایشان بی‌طرف بوده و در راستای حق تعیین سرنوشتشان با آن‌ها همکاری و همراهی داشته باشند، در برابر اقداماتی نیز که قواعد حقوق بشر را نقض می‌نمایند، نباید بی‌طرف باشند. صرف تضمین قانونی حقوق اقلیت‌ها و شناسایی خودمختاری و تعیین سرنوشت فرهنگی و احترام به آن‌ها کافی نبوده و

1. UNESCO Universal Declaration on Cultural Diversity (2001).

2. Common Heritage of Humanity.

3. part (5) of declaration UNESCO: All Human Rights are Universal, Indivisible and Interdependent and Interrelated While the Significance of National and Regional Particularities and Various Historical, Cultural and Religious Backgrounds Must be Borne in Mind, it is the Duty of States, Regardless of their political, economic and cultural System, to Promote and Protect all Human Rights and Fundamental Freedoms.

آن‌ها باید از کلیه حقوق عام مدنی و سیاسی نیز برخوردار باشند. لذا باید سهم تضمین‌شده‌ای در مناصب دولتی و قدرت سیاسی به آن‌ها داده شود. بدون برخورداری اقلیت‌ها از یک سهم کافی در قدرت سیاسی، آن‌ها چگونه می‌توانند مطمئن باشند که از حقوق فرهنگی‌شان حمایت خواهد شد، به نیازهای مادی و شرایط متفاوتشان توجه خواهد شد و یا جامعه اکثریت حقوقشان را به رسمیت خواهد شناخت و آن‌ها را محترم خواهد شمرد (همان: ۱۷۶)؟ در کشورهایی که اقلیت‌هایشان متمرکزند، می‌توان خودمختاری منطقه‌ای را به کار گرفت. همچنین، التزام اکثریت‌های انتخاباتی به اعطای سهمیه‌های تضمین‌شده به اقلیت‌ها و اجرای برنامه‌های تبعیض مثبت جهت اشتغال در انواع مشاغل حکومتی از جمله راهکارهایی است که منجر به تقسیم قدرت به نسبت اکثریت به اقلیت از جمله قدرت سرزمینی، انتخاباتی، تقنینی یا اجرایی می‌شوند و جایگاه مناسب اقلیت‌ها را در نظام سیاسی تضمین می‌کند (Lijphat, 1977: 234). آقای بیتهم در بیان انگیزه گروه‌های اکثریت برای پذیرش چنین اقدامات محدودکننده‌ای، اظهار داشته‌اند که پیامدهای عدم توجه به خواست اقلیت‌ها برای به رسمیت شناخته شدن، نظیر ظهور جنبش‌های جدایی طلب که امروزه جزء مسائل اساسی جامعه بین‌المللی است، تروریسم شهری و جنگ تمام‌عیار داخلی گریبانگیر اکثریت نیز خواهد شد. سلب حقوق فرهنگی می‌تواند تجاوز به حقوق مدنی و سیاسی اساسی را اول برای خود اقلیت‌ها و سپس برای اکثریت و درنهایت، عدم امنیت جهانی را در پی داشته باشد.

## ۲-۳- حق مشارکت سیاسی

در مبحث پیشین، مؤلفه‌های حق مشارکت سیاسی به‌عنوان عناصر مورد حمایت حق تعیین سرنوشت مورد ارزیابی قرار گرفتند درحالی‌که در این مبحث مجرد حق مشارکت سیاسی به‌عنوان یک هنجار مستقل شناسایی شده در حقوق بین‌الملل به‌عنوان مبنای حق بر دموکراسی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. حق مشارکت سیاسی در حقیقت ترجمان حق تعیین سرنوشت در ساحت اداره امور عمومی کشور و هنجار استقرار یافته حقوق بشر بین‌الملل است. لذا باید توجه داشت که بارزترین تجلی حق تعیین سرنوشت در بعد داخلی، حق مشارکت سیاسی است (قاری، ۱۳۹۶: ۷۹). این حق به‌عنوان هسته مرکزی و مبنای بنیادین دموکراسی در ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، مواد ۱ و ۳ کنوانسیون حقوق زنان مصوب ۱۹۵۲، بند (د) ماده ۳ کنوانسیون شماره ۱۱۱ سازمان بین‌المللی کار مصوب ۱۹۵۸، ماده ۵ کنوانسیون منع تبعیض نژادی ۱۹۶۵ و ماده ۸ کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب ۱۹۷۹ مورد اشاره قرار گرفته است. حق مشارکت سیاسی در اسناد منطقه‌ای از جمله کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و منشور آفریقایی حقوق بشر نیز مورد حمایت واقع شده است (Asante, 1994: 276). این حق که موجبات به‌کارگیری حقوق و آزادی‌های سیاسی را فراهم می‌آورد، تضمین‌کننده جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها نیز هست (سیفی، ۱۳۷۴: ۲۵۸). تحقق کامل حق هر فرد بر مشارکت سیاسی از یک سو به‌موجب نهادهای جامعه مدنی یعنی احزاب سیاسی، اجتماعات و انجمن‌ها و از طریق تأمین حقوق و آزادی‌های سیاسی و از سوی دیگر به‌موجب مشارکت در حکومت یعنی حق رأی دادن و حق انتخاب شدن حاصل می‌شود (اسلامی و بشکاردانا، ۱۳۹۱: ۵۳).

به همین جهت باید دو مفهوم دموکراسی شکلی و ماهوی را از یکدیگر تفکیک کرد. مفهوم شکلی دموکراسی عبارت از ابتدای حاکمیت بر انتخابات آزاد و دوره‌ای است. درواقع، امکان جابجایی مسالمت‌آمیز دوره‌ای حاکمان توسط رأی‌گیری آزاد، تجلی بارز دموکراسی شکلی است که از طریق مشارکت سیاسی و به‌صورت جمعی اعمال می‌شود. بااین‌حال، حقوق بشر و احترام به حقوق و آزادی‌های بنیادین مورد حمایت حق تعیین سرنوشت از جمله آزادی‌های سیاسی، آن هم به‌صورت برابر برای همگان، قیدی است که دموکراسی شکلی را ماهیت ویژه‌ای می‌دهد و

می‌توان از آن تحت عنوان دموکراسی ماهوی یاد کرد. لذا عناصر تشکیل‌دهنده دموکراسی ماهوی همان مؤلفه‌های مورد حمایت حق تعیین سرنوشت در عمل هستند. حال این پرسش مطرح می‌شود که با وجود چنین تعامل و رابطه ماهوی میان حق تعیین سرنوشت و دموکراسی، تصور یکی بدون دیگری چگونه خواهد بود؟

### نتیجه‌گیری

درنهایت، این نتیجه حاصل می‌شود که مفهوم امروزی دموکراسی مبتنی بر کلیه نسل‌های حقوق بشر است؛ بدین گونه که حقوق مدنی و سیاسی جزء «جدایی‌ناپذیر و ضروری» مفهوم دموکراسی هستند. لذا حق همه شهروندان در اظهارنظر درباره موضوعات همگانی و اعمال نظارت بر حکومت بر مبنای برابری با دیگر افراد، جزء ذات دموکراسی است. بدین ترتیب، ارتباط بین دموکراسی و حقوق مدنی و سیاسی، نه یک ارتباط عارضی که یک ارتباط ذاتی بوده و حقوق مدنی و سیاسی از اجزاء ضروری دموکراسی است. مردم بدون آزادی‌های سیاسی نظیر آزادی بیان، آزادی انجمن، آزادی جنبش و آزادی اندیشه نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جمعی و موضوعات سیاست‌گذاری اظهارنظر کنند. این آزادی‌ها نیز به نوبه خود در قالب حقوق مدنی افراد از جمله حق آزادی افراد، امنیت شخصی و دادخواهی حقوقی، تضمین و تقویت می‌شوند. در نتیجه، تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی در چارچوب ساختار حکومتی دموکراتیک به خوبی تأمین می‌گردد. با این وجود باید اذعان داشت که رابطه تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی با دموکراسی به مانند تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی، ذاتی و لاینفک نیست. حقوق اقتصادی و اجتماعی به دلیل نقش‌آفرینی در فعلیت یافتن حقوق سیاسی و مدنی به نحوی غیرمستقیم در دایره مفهوم دموکراسی قرار می‌گیرند. لذا حق بر توسعه اقتصادی و اجتماعی در چارچوب حکومت دموکراتیک به عنوان پیش شرط لازم برای تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی حاصل می‌گردد. تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی برای دموکراسی ضروری است چرا که باعث تأمین حداقلی از برابری در دسترسی به حقوق مدنی و سیاسی برای همه شهروندان می‌شود. فقدان ضروریات زندگی یا حق آموزش و فرصت‌های شغلی، هم فی‌نفسه به موقعیت شهروندی افرادی که از این حقوق محروم‌اند، آسیب می‌رساند و هم از طریق کاهش توانایی آن‌ها برای شرکت در زندگی مدنی و همگانی، همچون دیگر افراد جامعه. اما محرومیت در کنار تأثیرات مستقیمی که در افراد محروم بر جای می‌گذارد، تأثیرات غیرمستقیمی نیز در حقوق دموکراتیک، برابری، یا پایداری دموکراسی همه افراد بر جای می‌نهد. درعین حال، اقلیت‌ها و گروه‌های فرهنگی ضمن شناسایی و احترام به فرهنگ متمایز آن‌ها در نهادهای تقنینی، اجرایی و قضایی از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و در رابطه با دموکراسی مانند سایر افراد جامعه، حاملان یکسان و تمایزناپذیر حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تلقی می‌شوند، نه اعضاء جوامع فرهنگی که باید از حقوق متمایز فرهنگی برخوردار باشند. توده‌ها و اقلیت‌ها نه به عنوان حاملان هویت بلکه به مثابه دیگر افراد جامعه رقابت‌کنندگانی برای کسب حمایت هستند. لذا دموکراسی در عصر معاصر صرفاً نه به عنوان دموکراسی سیاسی بلکه به عنوان دموکراسی اجتماعی و اقتصادی و دموکراسی کثرت‌گرا به شمار می‌آید. مفهومی که در ذات خود نظامی از حقوق بشر مورد حمایت حق تعیین سرنوشت را در بردارد، خود این نتیجه را به همراه دارد که دموکراسی جلوه عملی و نمود خارجی حق تعیین سرنوشت مردم به مفهوم کنونی در حقوق بین‌الملل است. واضح است دموکراسی به معنای واقعی آن، چیزی جز به فعلیت رسانیدن حقوق و آزادی‌های بنیادین مورد دغدغه حقوق بشر نیست؛ بنابراین، حق بر دموکراسی محصول ذاتی این نسبت و رابطه است؛ محصولی که در صورت عدم حصول می‌توان آن را مطالبه نمود. به‌رغم این رابطه ماهوی و محتوایی نزدیک و انکارناپذیر، در حقوق بین‌الملل موضوعه هنوز قاعده عامی برای التزام دولت‌ها به داشتن یک نظام دموکراتیک وجود ندارد. اگرچه دموکراسی به‌طور فزاینده‌ای به مقوله حقوق نرم و قوام‌نیافته بین‌المللی وارد شده است لکن هنوز به جهان حقوق سخت و قوام‌یافته راه نیافته و نهادهای حقوق بشری همچنان در

تکاپوی مشروعیت دموکراتیک به سر می‌برند. ناگفته نماند دلیل این مقاومت سخت و غیر قابل نفوذ حقوق بین‌الملل موضوعه در پذیرش دموکراسی به‌عنوان هنجار و قاعده‌ای الزام‌آور، تضاد صریح آن با حاکمیت دولت‌هاست؛ تضادی که مانع فعلیت یافتن حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در بعد داخلی آن گردیده است. و گرنه با وجود چنین حقی در موازین حقوق بین‌الملل، ما دیگر نباید شاهد درگیری‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌های داخلی ملت‌ها باشیم؛ درگیری‌هایی که علت و مبنای اصلی آن‌ها، نقض‌های حقوق بشری و تعجب‌برانگیزتر از آن، نقض‌های سیستماتیک حقوق بشری است. با وجود حقی چون حق تعیین سرنوشت داخلی، چه نیازی به پذیرش تأسیسات و نهادهایی چون «جدایی چاره‌ساز» در حقوق بین‌الملل است؟ آیا جز این است که نمود بیرونی این حق والای انسانی، یعنی همان دموکراسی هنوز به‌طور کامل شناخته نشده و موجودیت آن در هاله‌ای از ابهام است؟ در هر حال، نتیجه این تعارض را هدف اولیه حقوق بین‌الملل یعنی صلح و امنیت بین‌المللی مشخص خواهد کرد؛ صلح و امنیتی که اکنون، موجودیت آن با حقوق بشری و رعایت آن‌ها پیوند جدی خورده است.

## منابع

- اسلامی، رضا و بشکاردانا، کتیون. (۱۳۹۱). حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ۲۹(۴۷)، ۴۶-۷۱.
- امینی، اعظم. (۱۳۸۴). جایگاه دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر. پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
- بیتهم، دیوید. (۱۳۸۳). دموکراسی و حقوق بشر. ترجمه: محمد تقی دلفروز، چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو.
- بیتهم، دیوید، کوین بویل. (۱۳۹۵). دموکراسی چیست. مترجم: شهرام نقش تبریزی، تهران: انتشارات ققنوس.
- توکلی، علی. (۱۳۹۰). مشروعیت دموکراتیک و تحول در مفهوم شناسایی کشورها و حکومت‌ها، *فصلنامه پژوهش حقوق*، ۱۳(۳۲)، ۱-۳۰.
- سیفی، سید جمال. (۱۳۷۴). تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ۱۵(شماره ویژه)، ۲۳۹-۲۶۵.
- شاو، مالکوم ناتان. (۱۳۸۹). حقوق بین‌الملل. مترجم: محمدحسین وقار، چاپ سوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۸۷). حقوق بین‌الملل عمومی. چاپ سی‌وششم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- عاکفی قاضیانی، محمد و فضائی، مصطفی. (۱۳۹۸). نظام بین‌آمریکایی حقوق بشر: نقاط قوت و ضعف، *مجله حقوقی*، ۶(۲)، ۱۹۰-۱۸۰.
- عزیزی، ستار. (۱۳۹۴). حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل. چاپ دوم، تهران: انتشارات شهر دانش.
- فلسفی، هدایت‌الله. (۱۳۷۴). جایگاه بشر در حقوق بین‌الملل معاصر، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ۱۵(ویژه‌نامه شماره ۱۱).
- قاری فاطمی، محمد. (۱۳۹۶). جستارهایی تحلیلی در حق‌ها و آزادی‌ها. دفتر دوم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- قاسمی، غلامعلی. (۱۳۹۵). چالش‌های اصل عدم مداخله و جایگاه آن در حقوق بین‌الملل، *فصلنامه آفاق امنیت*، ۹(۳۳)، ۱۴۳-۱۷۲.
- کاربو، ژولیه و رای، جیمزل. (۱۳۹۲). سیاست جهانی. مترجم: قدرت احمدیان و فرهاد دانش‌نیا، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز ملی جهانی شدن.
- لقمانی، سلیم و بیگ زاده، ابراهیم. (۱۳۷۶). تکاپو در جهت مشروعیت دموکراتیک، ترجمه ابراهیم بیگ‌زاده، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ۱(۱۲۲).
- موسی‌زاده، رضا. (۱۳۹۲). بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی. چاپ بیست و چهارم، تهران: انتشارات میزان.
- مهرپور، حسین. (۱۳۹۰). نظام بین‌المللی حقوق بشر. چاپ چهارم، تهران: انتشارات اطلاعات.



- Asante, K. D. (1994). Election Monitoring Impact on the Law: Can it be Reconciled with Sovereignty and Non Interventio, New York University. *Journal of International Law and Politics*, 26(2), 235.
- Beetham, D. (1995) *Politics and Human Rights*. Oxford US: Blackwell.
- Beitz, C. R. (1994). *Political Theory and International Relations*. Published by Uk: Oxford University Press.
- Bowring, B. (2007). *Negating Pluralist Democracy: Forges the Rights of the Electors*. Kurdish Human Rights Project Legal Review, 11.
- Brownlie, I. & Good, W. (2010). *Basic Document on Human Rights*. Uk :Oxford University Press.
- Fox, G. H., & Roth, B. R. (2001). Democracy and International Law. *Review of International Studies*, 27(3), 327-352.
- Fox, G. H., & Roth, B. R. (Eds.). (2000). *Democratic governance and international law*. UK: Cambridge University Press.
- Galloway, Y. (1978). *Recognizing Foreign Government: The Practice of the United States*. Washington, D.C: American Enterprise Institute for Public Policy Research.
- Higgins, R. (1994). *Problems and Process: International Law and How We Use It*. Oxford Uk: Clarendon Press.
- Lijphal, A. (1977). *Democracy in Plural Societies: A comparative Experience*. New Heaven: Yale University Press
- Okin, S. M. (1980). Liberty and Welfare: Some Issues in Human Rights Theory. *Published by: American Society for Political and Legal Philosophy*, 23, 237-256.
- Panizza, F. (1995). Human Rights in the Processes of Transition and Consolidation of Democracy in Latin American in Beetham. *Politics and Human Rights*, 43(1), 168-188.
- Paust, J. J. (2013). International Law, Dignity, Democracy and the Arab Spring. *Cornell International Law Journal*, 46(1), 1-19.
- Roth, B. R. (2000). *Evaluating Democratic Progress in Democratic Governance and International Law*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Saul, M. (2011). The Normative Status of Self-Determination in International Law: A Formula for Uncertainty in the Scope and Content of the Right? *Oxford University Press, Human Rights Law*, 11(4), 609-644.
- Simonides, J. (1998). Cultural Rights: a Neglected Category of Human Rights. *International Social Science*, 50(158), 559-572.
- Smith, D. (1991). *Citizenship and Nationhood in France and Germany*. Cambridge, Mass: Harvard University press, and National Identity, London: Penguin.
- Wheeler, E. D. S. (1999). *Human Rights in Global Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dimensions and Challenges: Manual on Human Rights, Hants: Ashgate
- William, W., Burke-W. (2004). Human Rights in The Inter – American System. *International Studies Journal*, 1(2).

